

درس سیصد و ششم: صوت ۳۲۰

بررسی دلیل عقلی اخباریین برای وجوب احتیاط در

کلام فقهاء (16)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحث راجع به شبهات حکمیه در جریان اصالت تذکیه و یا اصالت عدم تذکیه است. در شبهات موضوعیه مسئله روشن شد و اقسام جریان اصل عدم تذکیه در شبهات موضوعیه مشخص شد. نکته‌ای که در آنجا به نظر رسید مسائلی بود که اهمّ از آنها مسئله اصالت حلّ است که همان قاعده حلّ است که فرمودند که اصالة الحلّ مربوط به شبهات موضوعیه است و ارتباطی به شبهات حکمیه ندارد.

تعمیم قاعده اصالة الحلّ نسبت به شبهات موضوعیه و شبهات حکمیه

راجع به این قضیه بالإجمال عرض شد که اصالة الحلّ اعم است از شبهات موضوعیه و شبهات حکمیه و قاعده حلّ که «كُلُّ شَيْءٍ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ بَعِينَهُ» است اختصاصی به شبهات موضوعیه ندارد گرچه بسیاری از اعلام قائل به این اختصاص هستند.^۱ «كُلُّ شَيْءٍ» به معنای مطلق خودش، که مقصود از آن همان جریان برائت شرعیه است؛ «كُلُّ شَيْءٍ فِيهِ حَلَالٌ وَ حَرَامٌ فَهُوَ لَكَ حَلَالٌ»^۲ او كُلُّ شَيْءٍ لَيْسَ فِيهِ حَلَالٌ و حرام، [بل] بِنَحْوٍ مُطْلَقٍ: «كُلُّ شَيْءٍ لَكَ حَلَالٌ»، لا كُلُّ شَيْءٍ فِيهِ حَلَالٌ و حرام فهو لَكَ حَلَالٌ که مرحوم شیخ از اصالة الحلّ به این کیفیت تعبیر آورده‌اند و این را اختصاص به شبهات موضوعیه قرار داده‌اند.^۳ بنابراین در شبهات موضوعیه اصالة الحلّ مُحَكَّم است مگر در آنجایی که شبهه در شرایط تذکیه باشد و موجب جریان اصالت عدم تذکیه بر هر دو قسم باشد؛ یعنی چه اینکه آن تذکیه را به عنوان امر بسیط و مؤلّد و نتیجه از قابلیت محلّ مضافاً به آن شرایط خارجی تذکیه که فری اوداج اربعه و سایر شرایط باشد بدانیم یا اینکه تذکیه را عبارت از همان وجود شرایط خارجی که استقبال، اسلام، بلوغ، تمییز و سایر شرایط که همان حدید بودن و بِسْمِ اللَّهِ و امثال ذلک باشد. این مربوط به شبهات موضوعیه بود.

اما بحث در شبهات حکمیه است، إن شاء الله به نظر می‌رسد که این بحث شبهات حکمیه را تمام کنیم دیگر تعطیلی حوزه هم برسد و برای تتمه بحث مجالی نداشته باشیم. شبهات حکمیه قدری احتیاج به حرف دارد و مطالب مفیدی هم در آن هست و از این نظر من دیدم که بهتر است که به اجمال نگذرد و یک قدری راجع به این قضیه تفصیل بهتر و توضیح بیشتری داده بشود.

۱. الکافی، ج ۵، کتاب المعیشة، باب النوادر، ص ۳۱۳، ح ۴۰.

۲. أجدد التقريرات، ج ۲، ص ۱۸۴؛ القوانين المحکمة، ج ۳، ص ۵۰.

۳. الکافی، ج ۵، کتاب المعیشة، باب النوادر، ص ۳۱۳، ح ۴۰.

ترسیم محل شبهه در شبهات حکمیه به چهار قسم

محل شبهه در شبهات حکمیه به چهار قسم ترسیم شده است:

قسم اول: در آنجایی است که شک در حلیت و حرمت است **مع القطع بقبول التذکيه** مثلاً قطع به قبول تذکيه ارنب هست در صورتی که دلیل لفظی بر حلیت ارنب نباشد یا اینکه من باب مثال در مورد حیوان متولد از یک **مَأْكُولُ اللَّحْمِ** و یک **غیر مَأْكُولُ اللَّحْمِ**، ولكن هردو قبول تذکيه می کنند. و یا اینکه در مورد طیور داریم: **إِنْ كَانَ الطَّيْرُ يَصْنَفُ وَيَذْفُ فَكَانَ دَفِيفُهُ أَكْثَرَ مِنْ صَفِيفِهِ أَكِلَ وَ إِنْ كَانَ صَفِيفُهُ أَكْثَرَ مِنْ دَفِيفِهِ فَلَمْ يُؤْكَل**^۱.

دَف به معنای بال زدن است. و یا اینکه در بعضی از [نسخ] لفیف داریم، لفیف که همان لَف به معنای پیچیده که درقبال نشر است، لَف و نشر، تعابیر مختلفی آورده شده است.

حکم حیوان متساوی الدفیف و الصفیف

حالا اگر یک حیوانی متساوی بود؛ متساوی الدفیف و الصفیف بود. حالا در اینجا چه باید کرد؟ در اینجا قطع به تذکيه هست ولی شک در حلیت و حرمت است. در اینجا می فرمایند که اگر دلیل لفظی باشد بر عموم اکل **كُلِّ لَحْمٍ** و بشود استفاده کرد مثل آیه شریفه که می فرماید:

﴿قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خَنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رَجَسٌ أَوْ فِسْقًا أَهُلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ﴾^۲.

در ﴿قُلْ لَا أَجِدُ﴾ اگر قائل بشویم بر اینکه افاده عموم می کند پس در مورد شک در حلیت و حرمت تمسک به عموم می شود و این دیگر در اینجا مشکلی نیست.

اگر ما این دلیل را قبول نکردیم و آیه را عام ندانستیم و مُجمل دانستیم و چنانچه قائل به این باشیم که آیه در مقام بیان نیامده است بلکه فقط برای بیان بعضی از صور محرم و تصریح به محرم آمده است، در اینجا باید رجوع به ادله برائت شرعیه و ادله حل کرد و قاعده برائت شرعیه و برائت عقلیه در اینجا جاری است. گرچه در اینجا می گویند که نمی شود به اصالة الحل مراجعه کرد چون اصالة الحل مربوط به شبهات موضوعیه

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۳، کتاب المَعِيشَةِ بَابُ الصَّيْدِ وَ الدَّبَائِحِ، ص ۳۲۲، ح ۴۱۴۶.

ترجمه: «[در حدیث آمده است] اگر پرنده در پرواز گاهی بال می زند و گاهی بدون حرکت بال پرواز می کند لکن بال زدنش بیشتر است، گوشتش خوردنی و حلال می باشد، و اگر به عکس بال زدنش بیشتر است حرام گوشت خواهد بود.» (محقق)

۲. سوره انعام (۶) آیه ۱۴۵. امام شناسی، ج ۸، ص ۶۲:

«بگو ای پیغمبر! من پیدا نمی کنم در آنچه به سوی من وحی شده است چیز حرامی را بر هر خورنده که بوده باشد مگر آنکه مردار باشد، یا خون ریخته شده، و یا گوشت خوک بوده باشد - چون گوشت خوک پلید است - و یا اینکه ذبیحه فسق و بیرون از رویه باشد که برای غیر خدا ذبح کرده باشند.»

است که این مسئله مورد نقد و تأمل قرار گرفته است.

ادله دیگر هم هست؛ حدیث رفع در اینجا هست؛ «**رُفِعَ مَا لَا يَعْلَمُونَ**»^۱ در اینجا هست و مجهول الحلیه مشمول حدیث رفع است و در اینجا اشکالی ندارد. پس مقتضای این است که حکم به حلیت بشود. این مورد اول بود که در این مورد هم شبهه و شکی نیست و کسی در اینجا [مطلبی] ندارد مگر مرحوم شهید اول که اگر در نظرمان باشد سابق صحبت شد که مرحوم شهید در مورد لحم قائل به طهارت و قائل به حرمت هستند یعنی قائل به فصل بین طهارت و حرمت شدند.^۲ در اینجا در مورد طهارت تمسک به همان «**كُلُّ شَيْءٍ لَكَ طَاهِرٌ**» شده است اما در مورد لحم که با آن دلیل مخالف که «**إِلَّا مَا ذَكَرَ تَمَّ**»^۳ در آنجا خلافتش هر چیزی که جریان تذکیه بر او می شود و خارج از شبهه حکمیه یا موضوعیه هست، در آنجا حکم به حلیت شده است که نقد کلام مرحوم شهید هم در همان جا شد و عدم قول به فصل بین طهارت و حلیت یا بین نجاست و حرمت هم در همان جا انجام شد.

نقل کلامی از مرحوم صاحب جواهر درباره جریان عدم تذکیه

کلامی از مرحوم جواهر نقل شده است که ایشان در اینجا قائل به جریان عدم تذکیه شدند^۴ و این خیلی عجیب است به جهت اینکه در مورد تذکیه شکی نیست که تذکیه بر آنها جاری شده است یعنی فری اوداج اربعه شده و استقبال، اسلام، بلوغ یا تمیز، حدیث و همین طور **بسم الله** انجام شده است و بحثی در این نیست و از آن طرف قطع به قابلیت محل هم هست پس جای جریان اصالت عدم تذکیه در اینجا نیست که ایشان در اینجا قائل به جریان عدم تذکیه شدند.

توجیه کلام صاحب جواهر درباره معنای تذکیه

البته می توانیم در اینجا کلام صاحب جواهر را توجیه کنیم و آن اینکه قائل بشویم ایشان معتقد هستند بر اینکه تذکیه عبارت از آن امر بسیط است نه آن فعل خارجی و آن شرایط خارجی فعل ذابح که موجب برای حلیت است.

۱. الخصال، ج ۲، باب التسعة، رفع عن هذه الأمة تسعة أشياء، ص ۴۱۷، ح ۹.

۲. الدروس، ج ۲، کتاب التذکية، ص ۴۱۰ - ۴۱۴؛ فرائد الأصول، ج ۲، ص ۱۰۹.

۳. المقنع، ج ۱، ص ۱۵؛ وسائل الشیعة، ج ۳، أبواب النجاسات والأوانی والجلود، باب ۳۷، ص ۴۶۷، ح ۴؛ جواهر الکلام، ج ۱، ص ۳۰۵، با قدری اختلاف.

۴. سوره مائده (۵) آیه ۳.

معنای تذکيه

تذکيه عبارت از همان نتیجه الفعل و امر بسیط است که آن نتیجه الفعل عبارت از همان طهارت است و طبعاً آن طهارت قابل استصحاب است چون قبل از اینکه فری اوداج بشود، طهارت و حلیت نبوده است؛ آن طهارتی که موجب حلیت است و آن حالت مخصوص که موجب حلیت است نبوده است؛ وقتی که شک در وجود آن طهارت به واسطه این اوداج اربعه می شود، در اینجا طبعاً استصحاب آن حالت سابقه زمان حیات موجب حکم به عدم تذکيه بعد از فری اوداج است. به این کیفیت می توانیم کلام مرحوم صاحب جواهر را توجیه کنیم گرچه در اینجا هم حمله شدید و عنیفی^۱ به ایشان شده است که اصلاً جای برای جریان استصحاب عدم تذکيه در اینجا نیست، این قسم اول بود.

قسم ثانی: در آنجایی است که شک در قابلیت محل است، شک در قابلیت محل به واسطه شبهه حکمیه است؛ شک در تذکيه به واسطه این شبهه حکمیه است. فرض کنید که حیوانی که متولد از شاة و ذنب است، یا اینکه موردی که آن مورد شک شبهه حکمیه در قابلیت اوست، من باب مثال حیوانی است که ما به او برخورد می کنیم و نمی دانیم که داخل در قسم خنزیر است که حکم به حرمت و عدم قبول تذکيه کنیم یا اینکه شبهه به شاة است و حکم به قبول تذکيه و قابلیت محل در اینجا باشد، برای ما مشتبه است. در واقع حیوانی است که بعضی از آثار خنزیر را دارد و بعضی - حیوان هایی [این طوری] هستند! گفت آن چه خوبان همه دارند تو یک جا داری! - [از آثار حیوان دیگر]، بعضی از این آثار را دارد و بعضی از آن آثار را دارد. لذا امر مشتبه است و شبهه هم شبهه موضوعیه نیست یعنی حکم در اینجا به واسطه اختلاف در امر خارجی نیست بلکه به واسطه خود حیوان است یعنی نفس خود حکم و اشتباه در حکم و شک در حکم موجب شده است که این مورد برای ما مشتبه باشد.

بله! در اینجا می فرمایند که با توجه به اینکه شرایط تذکيه در اینجا محقق است یعنی تذکيه روی آن انجام شده است اگر یک اصلی باشد که به آن رجوع کنیم و دلیل لفظی باشد فیها والّا مسئله به دو صورت تقسیم می شود؛ یا اینکه ما قائل هستیم بر اینکه تذکيه **أمرٌ بسیطٌ و هو یوجب الحلیة و الطهارة و هی متولدة من قابلية المحل و سائر شرائط من الفری و البسملة و الذبح و الاستقبال و غیر ذلک**، اگر این طور باشد استصحاب عدم تذکيه در اینجا جاری است؛ قبلاً در زمان حیات حکم به عدم تذکيه می شد، الآن **لا يجوز أكله فی الزمن الحیاة و الآن بعد از تحقق شرایط شک** است که آیا به واسطه شک در قابلیت محل این عدم تذکيه مبدل به تذکيه شده یا مبدل نشده است؟ استصحاب عدم تذکيه مُحکّم است. اما اگر در اینجا تذکيه را عبارت

^۱ . لغت نامه دهخدا: «عنیف: درشت، سخن درشت.»

از همان فری اوداج و سایر شرایط می‌دانیم، پس دیگر نمی‌شود در اینجا استصحاب عدم تذکیه جاری کنیم. چرا؟ چون آنچه در اینجا می‌ماند استصحاب قابلیت محل است و قابلیت محل هم که حالت سابقه ندارد. اگر قابلیت و عدم قابلیت حالت سابقه داشته باشند، آن عدم قابلیت را استصحاب می‌کنیم. عدم اجراء استصحاب عدم قابلیت محل از یک طرف و از طرف دیگر علم وجدانی به تحقق شرایط تذکیه موجب می‌شود که ما اصل جاری برای مانحن‌فیه نداشته باشیم و مورد، مورد مشکوک می‌شود و در مورد مشکوک باید رجوع به سایر قواعد حل و براءت شرعی و اینها کرد. در اینجا اصل نداریم.

نوع استصحاب عدم تذکیه

مسئله‌ای که در اینجا به نظر می‌رسد، هم در جریان استصحاب که البته مرحوم صاحب جواهر این جریان استصحاب را رد کردند و هم استصحاب عدم تذکیه را در خصوص مانحن‌فیه بنا بر فرض اینکه تذکیه عبارت از **نتیجة الفعل** باشد به عنوان **أمر بسیط موجب للحلیة و طهارة** جاری کردند، اگر این طور باشد آن مسئله‌ای که به نظر می‌رسد این است که ما در اینجا با این اشکال روبه‌رو هستیم که آیا این استصحاب عدم تذکیه، استصحاب مسببی است یا استصحاب سببی است؟ این استصحاب چه نوع استصحابی است؟ اگر در نظرتان باشد ما در استصحاب عدم تذکیه، این مسئله را در مورد بعضی از اقسام شبهه موضوعیه هم مطرح کردیم.

من باب مثال اگر شارع و مولا حکمی را بر یک امر بسیطی که آن امر بسیط متولد از دو امر مختلف است مبتنی کرده و آن حکم را مترتب بر آن کرده است و گفته است: **يَحْرُم عليك إكرام كل رجل فاسق** و نمی‌دانیم که این فسق از دو امر متولد می‌شود؛ یکی عدم عدالت و یکی **إظهار الفسق في الخارج** یعنی اگر شخصی عدالت داشته باشد اما در خارج فعلش فعل قبیحی است، موضوع در اینجا محقق نیست یا اینکه فردی عدم عدالت بر او صادق است و عمل او در خارج عمل حسن است، باز این فرد مورد بر موضوع برای حرمت ضیافت و حرمت اکرام نیست. فسق در لسان مولا اطلاق می‌شود بر آن شخصی که هم عدم عدالت بر او مترتب است و فعل او در خارج فعل قبیح است، به این شخص فاسق می‌گویند.

حالا اگر در یک مورد در مورد عدالت و عدم عدالت یک فرد شک کردیم آیا می‌توانیم اجرای عدم عدالت جاری کنیم؟ حالت سابقه را هم نداریم و نمی‌دانیم که حالت سابقه‌اش عدالت است یا غیر عدالت است. اگر غیر عدالت باشد استصحاب عدم عدالت می‌کنیم و اگر عادل باشد استصحاب عدالت می‌کنیم اما حالت سابقه را نداریم و نمی‌دانیم؛ فردی در خارج هست که عمل او قبیح است، باید این عمل قبیح به‌اضافه عدم عدالت نفسی توأم باشد تا اینکه محقق موضوع برای حرمت اکرام باشد. آیا در مانحن‌فیه استصحاب عدم عدالت جاری است؟ استصحاب جاری نیست و وقتی جاری نشد حرمت اکرام در اینجا منتفی می‌شود چون یک طرفش اثبات نمی‌شود. طرف دیگر که فعل قبیح در خارج هست ثابت است ولی طرف دیگر در اینجا

ثابت نیست. یا عکس آن یعنی فعل حَسَن به اضافه عدم خبث باطن یا عدالت باشد.

در مانحن فیه هم مسئله از این قبیل است یا نه؟ و اگر ما بتوانیم به این نکته برسیم، می توانیم یک مشکل بزرگی را در این مبانی اصولیۀ خودمان حل کنیم و آن این است که در قضیۀ قابلیت محل و عدم قابلیت محل اصل مثبت قابلیت یا اصل نافی قابلیت داریم یا نداریم؟ نداریم و این [به جای خود] محفوظ است. یعنی اصالت عدم تذکیه که در اینجا با تجزیه و تحلیل عقلی جاری است به دو رکن مبتنی می شود؛ رکن اول عدم قابلیت محل است البته اگر عدم قابلیت محل باشد دیگر غلبه می کند چه شرایط تذکیه در خارج محقق باشد یا نباشد. استصحاب عدم تذکیه در مانحن فیه که شک در قابلیت است به دو رکن مبتنی است نه بر یک رکن؛ رکن اول عدم قابلیت محل است و رکن دوم آن استصحاب عدم تذکیه عبارت از آن شرایط خارجی برای ذبح است و این معلوم بالوجدان است.

پس نسبت به این رکن شکی نیست که شرایط خارجی تذکیه که عبارت است از فری اوداج به انضمام سایر شرایط در خارج، معلوم بالوجدان و محقق است و در این شک نداریم. فقط رکن اول می ماند که عدم قابلیت محل باشد، عدم قابلیت محل را هم اصل نداریم که ثابت کنیم. پس استصحاب ما که مبتنی بر عدم قابلیت محل و عدم آن شرایط خارجی است فرو می ریزد و از بین می رود. آنچه را که معلوم بالوجدان است و عبارت است از شرایط تذکیه، در خارج محقق است.

اگر شخصی سؤال کند و بگوید که اصلاً در استصحاب عدم تذکیه نیاز به قابلیت یا عدم قابلیت محل نداریم و حیوان حی را - اگر مدّ نظر تان باشد قبلاً صحبت کردیم - ولو اینکه محل، محل قابل باشد می توانیم [استصحاب عدم تذکیه کنیم] ولی آیا عدم تذکیه بر حیوان حیّ صادق است یا نه؟ صادق است. از شاة حلال تر چه حیوانی است؟! این شاة بیچاره زبان بسته که فردا ذبحش می کنند، این شاة الآن در حال حیات مأكول اللحم است یا غیر مأكول اللحم؟ غیر مأكول اللحم است و الآن عدم تذکیه بر او صادق است. بله اگر او را فری اوداج کنند با شرایط **يَصِيرُ مأكول اللحم**، اما الآن در شرایط حیات غیر مأكول اللحم است. ما عدم تذکیه در حال حیات را به بعد از ممات استصحاب می کنیم و نیاز به عدم قابلیت محل نداریم. در مورد استصحاب اگر کسی این ایراد را وارد کند، زود می شود جوابش را داد.

جوابش این است که آن عدم تذکیه مبتنی بر حال حیات بود نه مبتنی بر قابلیت و عدم قابلیت محل؛ یعنی **شاة فی زمان أنَّها حیّ یَصَدَّقُ علیه عدم المذکّی** ولی این شاة در زمان میته بودن، **لا یَصَدَّقُ علیه أنَّها مذکّی**، **إذا کان یُذَبِّح بِشَرائط الذبح**. پس بین اتصاف موضوع به عنوان در حال حیات و اتصاف موضوع به عنوان فی حدّ نفسه فرق است؛ **مُنْعَزِلًا عَنْ حال الحیات و حال الممات**. شاة در حال حیات غیر مذکّی بود اما شما چرا شاة که الآن شرایط اوداج اربعه و شرایط تذکیه بر او جاری است، استصحاب عدم تذکیه نمی کنید؟! چرا؟!!

مگر در زمان حیات غیر مذکّی نبود، چرا الآن غیر مذکّی نمی گوئید؟! چرا؟! به خاطر اینکه الآن تبدّل موضوع از حال حیات به غیر حال حیات شده است. با فرض تبدّل موضوع، چون در اینجا شرایط ذبح محقق شده است **يُخْرِجُهُ عَنْ غَيْرِ الْمَذَكِّيِّ وَ يَدْخُلُهُ فِي الْمَذَكِّيِّ** چون تبدّل موضوع است.

چرا ما این حرف را در مورد این حیوان نمی زنیم؟! این حیوان در حال حیات غیر مذکّی است، قبول داریم. شبهه شبهه حکمیه است، مثلاً حیوان متولّد **مِنَ الشَّاةِ وَ الْخَنزِيرِ** که نمی دانیم **يَلْحَقُ بِالشَّاةِ أَوْ يَلْحَقُ بِالْخَنزِيرِ**، این حیوان متولّد از **شاة و الخنزير في حال الحيات** غیر مذکّی است وقتی که فری اوداج اربعه می شود، تبدّل موضوع می شود و حالا که تبدّل موضوع شد، این فری اوداج اربعه بالوجدان و بالعلم در خارج محقق است.

صحبت در این است که اینکه فری اوداج اربعه شده است، رکن اول که عدم قابلیت محل است باید در اینجا اثبات بشود چون فری اوداج در اینجا معلوم بالوجدان است و در این بحثی نیست. اگر بخواهیم حکم به حرمت کنیم باید عدم قابلیت محل در اینجا ثابت بشود و اصل مثبت عدم قابلیت محل در اینجا چه چیزی است؟ ما اصلی در اینجا نداریم. آن در زمان حیات غیر مذکّی بود و الآن تبدّل موضوع است و در مورد شاة هم همین طور است. چرا ما در مورد شاة می گوئیم که حلال است؟! چون مورد، مورد قابل است؛ فری اوداج و شرایط انجام شده است و این یک رکن از حلیت محقق است رکن دوم که قابلیت محل است، آن هم معلوم بالوجدان است پس در اینجا می شود حکم به حلیت شاة کرد.

در مانحن فیه که حیوان متولّد از حرام و حلال است، یک رکّش محقق است که آن رکن عبارت از شرایط خارجی و شرایط فری است، رکن دوم می ماند که آن رکن دوم عبارت از عدم قابلیت محل که عدم قابلیت محل در اینجا موجب حرمت است. شما چطور عدم قابلیت محل را ثابت می کنید؟! اصل نافی قابلیت محل یا مثبت عدم قابلیت محل نداریم. چرا؟! به جهت اینکه قابلیت و عدم قابلیت از صفات وجودی نیستند و حالت سابقه ندارند و وقتی حالت سابقه نداشتند پس اصل و استصحاب قابلیت محل در اینجا جاری نیست. استصحاب هم که در اینجا جاری نشد دیگر نوبت به اصالت عدم تذکّیه در نمی رسد، در اینجا نوبت به اصل برائت شرعی می رسد.

پس این موضوعی که در اینجا هست و یک دفعه شما می بینید فقهاء صریحاً تا در اینجا پیدا می شود فوری استصحاب عدم تذکّیه می کنند، در اینجا محلّ تأمل است و باید مبانی استصحاب را تجزیه کرد که استصحاب بر چه مبانی ای استوار است؛ اگر استصحاب بر عدم قابلیت محل استوار است که عدم قابلیت محل قابل استصحاب - استصحاب عدم تذکّیه - نیست و اگر باید شک در شرایط باشد، آن معلوم بالوجدان است و معلوم بالوجدان در خارج انجام شده است. پس وقتی که نتوانستیم در اینجا اصل سببی که اصل عدم قابلیت

محل است جاری کنیم، بنابراین دیگر در اینجا نوبت به استصحاب نمی‌رسد و مورد مشکوک می‌شود و وقتی که مشکوک شد داخل در حدیث رفع یا در قاعدهٔ حَلِّ یا در بَرَاءت عقلیه و بَرَاءت شرعیه می‌شود، در هرچه که می‌خواهید بگویید. **عیناً بما عیناً** مانند شقّ ثالثی که این شقّ ثالث را حذف می‌کنیم عیناً مسئله [این طور است].

قسم ثالث: بر شبهات حکمیه در آنجایی است که شک در مانعیت مانع داریم، مانند شاة که محل قابل است ولیکن روایاتی داریم و ادلّه لفظی داریم بر اینکه جَلَلٌ موجب حرمت است یا اینکه مثلاً شرب لبن خنزیر به نحوه‌ای که اشتداد لحم بشود، موجب حرمت اکل و نجاست است و اینها موجب حرمت اکل است.

در اینجا حالا اگر در یک مورد اصل شبههٔ حکمیه نه در شبهه موضوعیه شک داشتیم [باید چه کار کنیم]؟! یک وقتی شما شک می‌کنید در اینکه این مقدار از جَلَلٌ **وَصَلَ إِلَى حَدِّ الْمَانَعِيَةِ أَوْ لَا يَصِلُ** در اینجا استصحاب عدم مانع می‌کنید در اینجا برداشته می‌شود. یک وقت نه شبهات، شبهات حکمیه است یعنی حیوانی دَم خورده است و نسبت به دَم دلیل نداریم و نمی‌دانیم آیا دَم را حکم به عذره کنیم یا حکم به نجس العین مثل خنزیر یا خمر کنیم. فقط گفته که یک حیوانی بخوریم حالا دیگر کار است دیگر حرمت در اینجا مشتبه است. در اینجا شبهه شبههٔ حکمیه می‌شود وقتی که شبههٔ حکمیه شد شک ما در مانعیت مانع است نه در نفس مانع.

در مانحن فیه این مسئله خیلی روشن است و اگر قرار باشد بر اینکه در اینجا بگویند که استصحاب عدم مانع و عدم مانعیت جاری است یعنی نفس همان قابلیت محل که مفروغٌ عنه است و نفس شرایط اوداج که در خارج هست با همان قابلیت محل را استصحاب می‌کنیم و به استصحاب قابلیت محل برای تذکیه، مانعیت مانع را رفع می‌کنیم یعنی می‌گوییم که این محل که تا اینجا قابل بود، شک داریم که آیا به واسطهٔ این مانع و به واسطهٔ این امر این قابلیت را ازدست داده یا ازدست نداده است، [پس] استصحاب قابلیت می‌کنیم و به واسطهٔ استصحاب قابلیت در اینجا به مانعیت مانع منتهی می‌شود.

این استصحاب، استصحاب درستی هم هست و در اینجا اشکالی ندارد. در اینجا وقتی که این مانعیت منتفی شد، آن وقت در آنجا آن نفس قابلیت حاکم می‌شود و دیگر در اینجا نوبت به ادلّه شرعیه و بَرَاءت شرعیه نمی‌رسد. گرچه در اینجا فرموده‌اند که اگر شک در مانع و عدم مانع باشد، در واقع شک در نفس قابل و عدم قابل است. وقتی که شما شک کنید در اینکه این حیوان قابل هست یا قابل نیست، در اینجا ادلّه لفظی که هست مثل بَرَاءت شرعی و امثال ذلک حکم به حلیت می‌کنند. به واسطهٔ این امر شک می‌کنیم که آیا این قابلیت محل از بین رفته یا از بین نرفته است؟ اگر استصحاب قابلیت محل بکنیم دیگر نیازی به رجوع به ادلّه بَرَاءت شرعیه و قاعدهٔ حَلِّ نداریم پس استصحاب در اینجا محکّم است. قسم ثالث هم داخل در شبهات مَأْكُولُ اللَّحْم است.

قسم رابع: هم هست که یک قدری جای صحبت دارد که إِنْ شَاءَ اللَّهُ برای جلسهٔ بعد باشد.

اللهم صل على محمد وآل محمد